

سلطان ولد (ولد نامه، ۱۷۹-۱۸۰) در روم نظیری نداشت. او آثار و نگارنده‌های صوفیانه را به جد و از روی تأمل مطالعه می‌کرد و به قولی از «علوم طبی و حکمت الهی» نیز آگاهی داشت (مولوی، فیه ما فیه، ۱۱۱؛ افلاکی، ۶۳/۱). با وجود این، جز مجموعه‌ای از گفته‌هایش که به عنوان معارف گردآوری شده، اثر مکتوب دیگری از وی باقی نمانده است. اینکه بعضی از معاصران تفسیر سوره فتح را هم از آثار مسلم او می‌دانند (نک: صفا، ۳(۲/۱۱۷۲)، مبتنی بر حدسی است که فروزانفر (مقدمه...) «کج»- «که» دربارۀ تفسیر مزبور مطرح کرده است، و البته تعلق آن به برهان‌الدین محقق ترمذی به هیچ روی مسلم نیست، زیرا بر پایه موازین کتاب‌شناسی تاریخی این انتساب را نمی‌توان تأیید کرد و براساس قواعد ساختاری زبان و تفکر عرفانی خاص برهان محقق نیز این نظر قابل قبول و اثبات نیست. اما معارف برهان محقق مجموعه‌ای است پراکنده از سخنان و مواعظ او که در مجالس صوفیانه قونیه و قیصریه مطرح کرده، و مانند معارف بهاء‌الدین ولد بیشتر جنبه خطابی دارد و متضمن اخلاق عرفانی است. پاره‌ای از مطالب خطابی معارف حاکی از آن است که برهان محقق این سخنان را در مقام تربیت و نصیحت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی طرح کرده است، خاصه که در مواردی لحن خطاب به مولانا در آنها آشکار است (نک: ص ۲۴-۲۵).

معارف نه تنها از جهت شناخت بهتر مولوی و مثنوی او حائز اهمیت است، بلکه از لحاظ شناخت پسندها، تأملات و تجربه‌های عرفانی برهان محقق نیز سزاوار توجه و تأمل است، خاصه که او بر این باور بوده است که آدمی می‌باید بر اثر تفکر خویش و با تکیه بر تجربه‌های خود سخن گوید، وگرنه ناقل اقوال دیگران خواهد بود، چنانکه نقل شعر دیگران آدمی را «راوی» می‌سازد، نه «شاعر» (برهان محقق، ۴۹). با اینهمه، خود او شعر حکیم سنایی غزنوی را همواره می‌خواند و نقل می‌کرد، تا جایی که در استناد و استشهدا به شعر سنایی، گاه افراط می‌نمود و مورد نقد و تعرض مریدان قونیه قرار می‌گرفت که «شعر سنایی» در سخن بسیار می‌آرد» (مولوی، همان، ۲۰۷). اما باید دانست که نقل و روایت شعر سنایی ناشی از ارادت و پیوند قلبی برهان محقق با مواجید و احوال شعر سنایی بود، تا جایی که او سخن حکیم غزنه را به «نور» می‌تشبیه کرد که «چیزها را در پرتو آن می‌توان دید (همانجا) و به همین سبب است که شمس تبریزی (۶۷/۲) برهان محقق را «مرید خاص» سنایی می‌دانست. تعلق خاطر برهان محقق به شعر سنایی چنان بود که حتی تعبیّرات سنایی‌وار را در زبان روزمره او جاری کرده بود (نک: صص ۴۰، ۵۰، ۶۹؛ قس: سنایی، ۸۶۱، ۵۱، ۵۲). این علاقه برهان محقق به سنایی، مولانا و دیگر اصحاب او را متوجه حکیم غزنه ساخته بود، تا آنجا که شاید بتوان گفت که توجه مولانا به برخی ابیات سنایی و تفسیر آنها در مثنوی (از جمله، نک: ۱۰۸/۱) هم بر اثر توجه برهان محقق و توجیه دادن او به شعر سنایی بوده است.

با همه اهمیت که معارف برهان محقق دارد، نسخه‌های موجود آن کاستی و فزونی فراوان دارند و با یکدیگر همگون و همسان نیستند.

نسخه مقابله شده‌ای که به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر عرضه شده است (تهران، ۱۳۳۹ ش)، علاوه بر آنکه در بسیاری از مواضع مخدوش، گنگ و نامفهوم و گسیخته می‌نماید، در مقایسه با نسخه خطی احمد رمزی از روایت مفصل‌تر آن - که در ۱۳۲۱ ق کتابت شده است (نک: گولینارلی، مولانا، ۵۷-۵۹؛ نیز هاشم‌پور، ۵۷) - افتادگیها و کاستیهای فراوان دارد، هر چند که در نسخه مذکور نیز که عبدالباقی گولینارلی آن را به نام معارف ترمذی معرفی کرده است، همچنان که خود او متذکر شده، مطالبی وارد شده است که از گفتارهای برهان محقق نیست (نک: همانجا).

ماخذ: ابن کربلائی، حافظ حسین، روایات الجنان، به کوشش جعفر سلطان القرائی، تهران، ۱۳۳۹ ش؛ افلاکی، احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازنجی، آنکارا، ۱۹۷۶ م؛ پایرام، میکائیل، «سید برهان‌الدین محقق ترمذی در تلامذات حوالت سیاسی»، مولانا از دیدگاه ترکان و ایرانیان، تهران، ۱۳۶۹ ش؛ برهان محقق، معارف، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۳۹ ش؛ جامی، عبدالرحمان، نفحات الانس، به کوشش مهدی توحیدی‌پور، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۱۰ م؛ خوارزمی، حسین، جواهر الاسرار، به کوشش جواد شریعت، اصفهان، ۱۳۶۰ ش؛ خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب‌السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ رازی، امین احمد، هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰ ش؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، سرنی، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ سیهسالار، فریدون، رساله در احوال مولانا جلال‌الدین مولوی، به کوشش سید نفیسی، تهران، ۱۳۲۵ ش؛ سلطان ولد، بهاء‌الدین، ریاض‌نامه، به کوشش علی سلطانی گرد فرامرزی، تهران، ۱۳۵۹ ش؛ همو، ولدنامه (مثنوی ولدی)، به کوشش جلال همای، تهران، ۱۳۱۵ ش؛ سنایی، دیوان، به کوشش مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ شمس تبریزی، مقالات، به کوشش محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۹ ش؛ صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ فروزانفر، بدیع‌الزمان، زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، تهران، ۱۳۵۲ ش؛ همو، مقدمه بر معارف (نکده، برهان محقق)؛ گولینارلی، عبدالباقی، مولانا جلال‌الدین، ترجمه توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ همو، مولویدید از مولانا، ترجمه توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ معصوم علی‌شاه، محمد معصوم، طرائق الحقائق، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، ۱۳۱۸ ش؛ مولوی، فیه ما فیه، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۶۰ ش؛ همو، کلیات شمس، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ همو، مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسن، لیدن، ۱۹۳۳ م؛ همو، مکتوبات، به کوشش توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران، ۱۳۷۱ ش؛ هاشم‌پور سبحانی، توفیق، تعلیقات بر مولانا جلال‌الدین (نکده، گولینارلی)؛ نیز: El. نجیب مایل‌هروی

بُرْهَانُ الْمُلْکِ، سعادت‌خان محمدامین نیشابوری (د ۱۰ ذیحجه ۱۱۵۱ ق/۱۰ مارس ۱۷۳۹ م)، پایه‌گذار سلسله نوابان اوده و از دولتمردان قدرتمند ایرانی نژاد هند.

وی اصلاً از سادات شیعی مذهب نیشابور بود که نسب خود را به امام موسی کاظم (ع) می‌رسانیدند. پدرش محمد نصیر از دولتمردان دوره صفویه به شمار می‌رفت که در ۱۱۱۸ ق/۱۷۰۶ م همراه یکی از پسرانش به نام محمد باقر به هند مهاجرت کرد و در دیوان بهادرشاه مغول (حک ۱۱۱۹-۱۱۲۴ ق/۱۷۰۷-۱۷۱۲ م) منصبی یافت. محمد امین هم در ۱۱۲۰ ق به پدر و برادر پیوست و به خدمت سرلندخان، صوبه‌دار گجرات درآمد (رامپوری، ۱۷-۱۲/۱؛ عبدالحی، ۲۸۵/۶).

برهان‌الملک در ایام فرمانروایی فرخ سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ ق/۱۷۱۲-۱۷۱۹ م)

واله داغستانی وی را فردی خوش سیمایا محاسنی سفید، اما خشن و تندخو وصف کرده است (همانجا). اوده به روزگار او از مراکز شعر و ادب فارسی بود. شاعران و نویسندگانی چون محمدعلی برهانیپوری نویسنده کتاب برهان الفتوح، و عبدالرضای اصفهانی، متخلص به متین از شاعران پارسی گوی اوده، از حمایت او برخوردار بودند. او خود نیز شعر می سرود و پاره ای از سروده هایش در دست است (واله، همانجا؛ صبا، ۷۱۰؛ استوری، ۱۳۷/۱۱۱).

برهان الملک در دوران حکومت خود در اوده بناها و عمارات چندی بنیاد نهاد که از مهم ترین آنها شهر فیض آباد در نزدیکی شهر باستانی آبودهیاست که از روستایی کوچک به یک شهر بزرگ تبدیل شد و پایتخت اوده گردید (رضوی، ۵۲/II؛ رامپوری، ۳۶۱-۳۸).

مآخذ: آزاد بلگرامی، غلامعلی، خزانه عامره، کانپور، ۱۹۰۰م؛ استرآبادی، محمد مهدی، جهانگشای نادری، به کوشش عبدالله انوار، تهران، ۱۳۴۱ش؛ بدخشی، محمد، تاریخ محمندی، به کوشش امتیاز علی عرشی، رامپور، ۱۹۶۰م؛ خافی خان نظام الملکی، محمد هاشم، منتخب اللباب، به کوشش کیرالدین احمد، کلکته، ۱۸۷۴م؛ رامپوری، محمد، تاریخ اوده، لکهنو، ۱۹۱۹م؛ شاهنوازخان، مآثر الامرا، به کوشش عبدالرحیم کلکته، ۱۸۸۸م؛ صبا، محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به کوشش محمد حسین رکن زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ش؛ طباطبایی، غلامحسین، سیرالتأخرین، لکهنو، چ سنگی؛ عبدالحسی، نزهة الخواطر، به کوشش شرف الدین احمد، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م؛ واله داغستانی، علیقلی، ریاض الشعرا، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ نیز:

The Cambridge History of India, ed. R. Burn, New Delhi, 1987; Hollister, J. N., *The Shi'a of India*, New Delhi, 1979; Irvine, W., *Later Mughals*, New Delhi, 1971; Malik, Z., *The Reign of Muhammad Shah*, Bombay, 1975; Rizvi, A. A., *A Socio-Intellectual History of Isna' Ashari Shi'is in India*, Canberra, 1986; Storey, C. A., *Persian Literature*, London, 1970.

مجید سیمی

بُرّهانی نَظْم، نک: برهانی اثبات باری.

بُرّهانی نیشابوری، عبدالملک، از شاعران پارسی گوی سده ۱۱ق/۱۱م که در دربار سلجوقیان به ویژه نزد الب ارسلان و ملکشاه مقرب و معزز بود. اصل برهانی را از شهر نسا، و محل اقامتش را نیشابور دانسته اند (نفیسی، ۵۱/۸). او پدر معزی (د ح ۵۲۰ ق/ ۱۱۲۶م)، امیر الشعرا دربار سلجوقی بود (هدایت، ۱۲۹۲/۳). نظامی عروضی به نقل از فرزند وی (معزی)، او را «مردی جلد و شهم» معرفی کرده است (ص ۶۷). معزی نسب خانواده خود را به سامانیان می رساند (نک: معین، «بحث...»، ۴۰۲). اوحدی بلیانی (ص ۶۶) برهانی را شاگرد ادیب مختار زوزنی دانسته است. برهانی با شاعرانی چون لامعی، سوزنی، جمالی مهریجردی و عمیق بخارایی هم دوره بود و با لامعی مناظره و مشاعره داشت (نک: هدایت، ۱۵۴/۳). بسیاری از سلاطین و وزیران هم عصر، مدح برهانی بودند (نک: معین، «برهانی...»، ۸۰-۹۰؛ اقبال، «ب-ج»، که برجسته ترین آنان

۱۷۱۸م)، در زمره امرای هزاره و سواران سلطنتی (والا شاهی) درآمد و سپس به نیابت «کروگری» منصوب شد. چون از خود لیاقت و کفایتی نشان داد، در ۱۱۲۸ق/۱۷۱۶م به فوجداری هندون بیانه در صوبه اکبرآباد مأمور گردید (شاهنوازخان، ۴۶۳/۸؛ خافی خان، ۹۰۲/۲؛ رامپوری، ۱۷/۱). پس از عزل فرخ سیر، وی به دستگاه نیکو سیر محمد و سپس ناصرالدین روشن اختر، معروف به محمدشاه پیوست و از جانب همو به سعادت خان ملقب شد و منصب پنج هزاری گرفت (خافی خان، ۹۰۲/۲-۹۰۳/۱؛ شاهنوازخان، ۴۶۴/۸؛ اروین، ۵۶-۵۷). وی در ایام نیکو سیر محمد، مأمور سرکوب شورش سلطان ابراهیم میرزا از مدعیان سلطنت گردید و پس از موفقیت در این مأموریت به صوبه داری اکبرآباد (آگره) گمارده شد و منصب هفت هزاری دریافت کرد. قدرت یافتن برهان الملک در دربار محمدشاه موجب تقویت جبهه ایرانیان دربار گردید که گروه های مختلف در آن برای کسب قدرت مبارزه می کردند (شاهنوازخان، همانجا؛ مالک، ۷۷، ۷۳).

برهان الملک سرانجام گویا به سبب اختلاف با یکی از دولتمردان دربار و برای اینکه از پایتخت دور گردد، در ۱۱۳۰ق/۱۷۱۸م به حکومت اوده منصوب شد («تاریخ...»، ۳۴۸/IV؛ رامپوری، ۳۶۱-۳۷۱؛ طباطبایی، ۴۵۶-۴۵۷/۲؛ اروین، ۱۳۵-۱۳۴). وی نخست نفوذ و قدرت بزرگ زمین داران این منطقه را محدود کرد. از آن سوی گروهی از مسلمانان به او پیوستند و به مذهب شیعه گرویدند و هسته اصلی سپاه برهان الملک را تشکیل دادند. او با تکیه بر این نیروی نظامی به گسترش نفوذ و قلمرو خویش در بنارس، غازیپور و جونپور پرداخت. در این دوره جمعیت شیعیان اوده روی به افزایش نهاد (آزاد، ۷۴؛ رضوی، ۵۳-۵۲/II). هندوان بسیاری نیز توسط وی به اسلام گرویدند (واله، ۸۱، هالستر، ۱۵۱-۱۵۲).

برهان الملک در ۱۱۴۸ق/۱۷۳۵م شورش بهاگوانتوری را درهم شکست و سال بعد مراجه هایی را که به دو آب هجوم آورده بودند، فراری داد («تاریخ»، ۳۵۶-۳۵۷/IV؛ طباطبایی، ۴۷۵-۴۷۶/۲؛ رامپوری، ۵۳۱-۵۳۰). در ۱۱۵۱ق/۱۷۳۸م نادرشاه افشار به هند هجوم آورد و برهان الملک با قوای خود به کمک محمدشاه شتافت، اما همراه برادرزاده اش به اسارت لشکریان نادر درآمد. نادر با او به خوبی رفتار کرد و وی را مأمور کرد تا پیامش را به محمدشاه، برای پذیرش شکست و پرداخت غرامت، ابلاغ کند (استرآبادی، ۳۲۶؛ آزاد، ۷۴-۷۵؛ رامپوری، ۶۹/۱-۷۰؛ مالک، ۱۷۷-۱۷۵؛ واله، ۸۵).

برهان الملک یک روز پس از ملاقات نادرشاه با محمدشاه به مرض قانقرایا درگذشت (آزاد، ۷۶-۷۵؛ قس: شاهنوازخان، ۴۶۵-۴۶۶). به گفته بعضی از نویسندگان، وی بدان سبب که نادر غرامات هنگفتی از او مطالبه کرده بود، دست به خودکشی زد (نک: اروین، ۳۶۴-۳۶۳). پس از مرگ برهان الملک، نادرشاه نماینده ای به اوده فرستاد و بخش بزرگی از ثروت او را به خزانه خویش منتقل کرد (استرآبادی، ۳۳۳). گفته اند که وی هنگام مرگ ۶۰ سال داشت (بدخشی، ۱۰۷؛ واله، ۸۱).